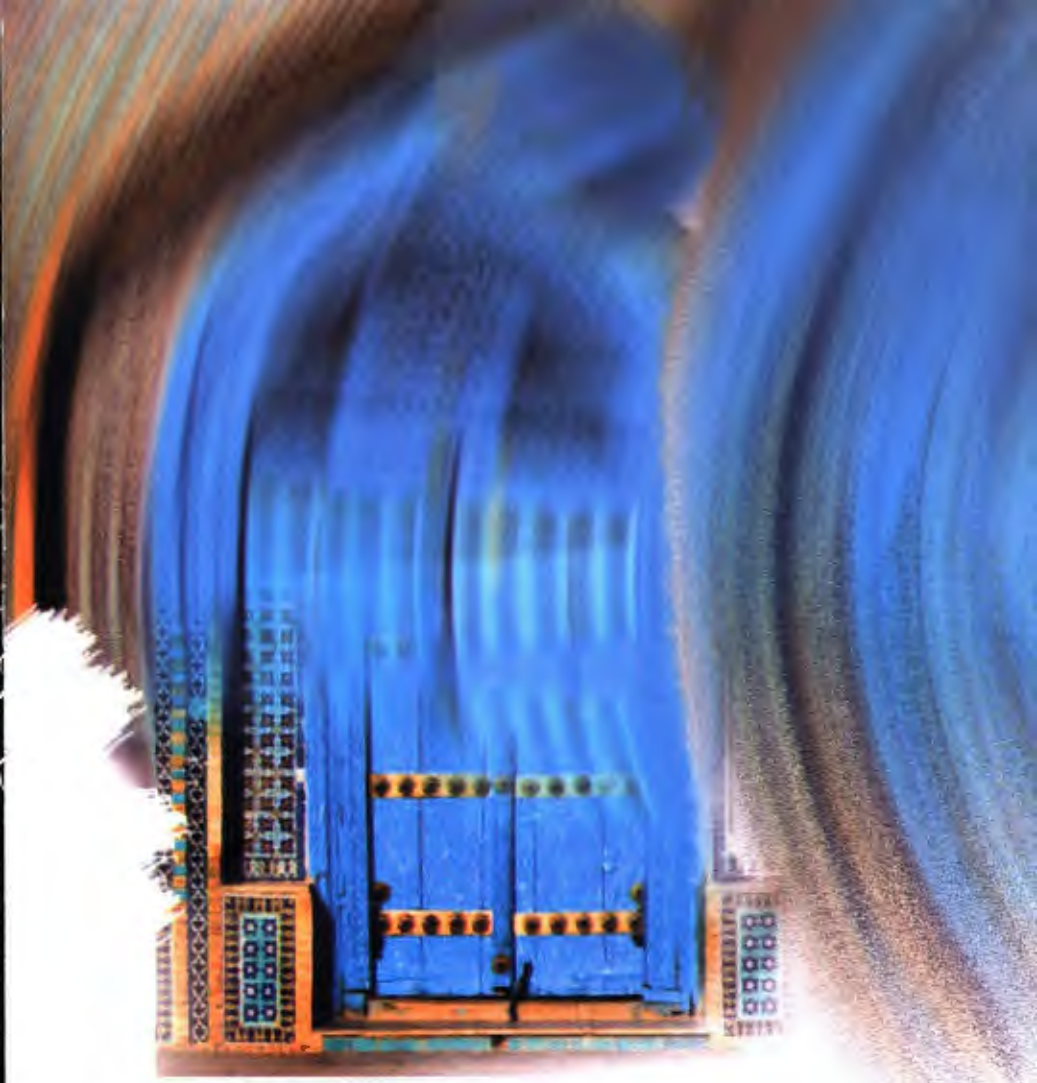




# پایتخت پری ها

شعر معاصر افغانستان

به کوشش: سید ابوطالب مظفری

قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان



9 789648 514551



# پایتخت پری‌ها

شعر معاصر افغانستان

به کوشش:

سید ابوطالب مظفری

انجمن شاعران ایران

۱۳۹۳

|                        |                                                                |
|------------------------|----------------------------------------------------------------|
| سرشناسه                | مظفری، ابوطالب، ۱۳۴۴ -                                         |
| عنوان و نام پدیدآورنده | پایتخت پری‌ها: شعر معاصر افغانستان / به کوشش سید ابوطالب مظفری |
| مشخصات نشر             | تهران: انجمن شاعران ایران، ۱۳۹۳.                               |
| مشخصات ظاهری           | ۵۱۶ ص.                                                         |
| شابک                   | ۹۷۸-۹۶۴-۸۵۱۴-۵۵-۱                                              |
| وضعیت فهرست نویسی      | فیبا                                                           |
| عنوان دیگر             | شعر معاصر افغانستان                                            |
| موضوع                  | شعر فارسی - - افغانستان - - قرن ۱۴ - - مجموعه‌ها               |
| موضوع                  | شعر فارسی - - شاعران افغانی - - قرن ۱۴                         |
| شنامه افزوده           | ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. معاونت فرهنگی               |
| رده‌بندی کنگره         | ۱۳۹۲ پ ۶م / PIR۸۹۵۹                                            |
| رده‌بندی دیویی         | ۱/۰۰۸۳۱۶۸                                                      |
| شماره کتابشناسی ملی    | ۳۳۹۶۹۰۶                                                        |

### پایتخت پری‌ها

### شعر معاصر افغانستان

به کوشش: سید ابوطالب مظفری

ویراستار: محمد کاظم کاظمی

طرح جلد: میترا ضابطی جهرمی

چاپ اول / تهران / ۱۳۹۳

شمارگان: ۱۱۰۰

قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۵۱۴-۵۵-۱

ISBN: 978-964-8514-55-1-

با مشارکت و حمایت معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی



انجمن شاعران ایران

انجمن شاعران ایران، تهران، خیابان دکتر شریعتی،

خیابان شهید کلاهدوز، نبش خیابان شهید نعمتی. تلفن ۲۲۶۰۵۸۰۹

Iranian Poets' Society, Sh. Nemati st. Sh. Kolahdouz st.

Tehran, IRAN. (+9821) 22605809

www.poetry.ir

## فهرست

|     |                             |
|-----|-----------------------------|
| ۹   | ..... مقدمه                 |
| ۱۰۳ | ..... میر محمدسعید (سید)    |
| ۱۰۵ | ..... یوسف کروخی            |
| ۱۰۷ | ..... سیدای کروخی           |
| ۱۱۰ | ..... عایشه درانی           |
| ۱۱۲ | ..... ولی طواف              |
| ۱۱۴ | ..... حاذق قیصاری           |
| ۱۱۷ | ..... حاجی محمدعمر خان      |
| ۱۱۹ | ..... میان عبدالباقی مجددی  |
| ۱۲۱ | ..... میرزا لعل محمد (عاجز) |
| ۱۲۳ | ..... علی نقی کابلی         |
| ۱۲۵ | ..... محجوبه هروی           |
| ۱۲۸ | ..... شرر کابلی             |
| ۱۳۰ | ..... واصل کابلی            |
| ۱۳۵ | ..... غلام محمد طرزی        |
| ۱۳۸ | ..... مستوره غوری           |
| ۱۴۱ | ..... ندیم بلخی             |
| ۱۴۳ | ..... میر محمدشاه غمگین     |
| ۱۴۵ | ..... ادیب پیشاوری          |

- ۱۴۹..... عبدالستار مهجور
- ۱۵۱..... میرزا جان خان
- ۱۵۳..... عندلیب طرزی
- ۱۵۶..... محمد اسماعیل (سیاه)
- ۱۶۰..... نادم قیصاری
- ۱۶۴..... قاری عبدالله
- ۱۶۷..... تاج هروی
- ۱۶۹..... رسول خطیب
- ۱۷۱..... محمد ابراهیم حیرت
- ۱۷۳..... ریاضی هروی
- ۱۷۵..... عبدالعلی مستغنی
- ۱۷۸..... آزاده کابلی
- ۱۸۱..... مخفی بدخشی
- ۱۸۴..... ندیم کابلی
- ۱۸۷..... مستان‌شاه کابلی
- ۱۹۰..... کاظم بلبل
- ۱۹۷..... عبدالحق بیتاب
- ۲۰۰..... محمدانور بسمل
- ۲۰۳..... محمد شریف (خسته دل)
- ۲۰۵..... عشرت
- ۲۰۷..... عزیزالله خان (قتیل)
- ۲۰۹..... غلام‌نبی عشق‌ری
- ۲۱۳..... محمد ابراهیم خلیل

|          |                       |
|----------|-----------------------|
| ۲۱۶..... | غلام احمد نوید        |
| ۲۲۰..... | محمد عثمان پریشان     |
| ۲۲۲..... | محمد اکرم             |
| ۲۲۴..... | عبدالصمد جاہد         |
| ۲۲۶..... | خال محمد خستہ         |
| ۲۲۹..... | غلام سرور دھقان       |
| ۲۳۲..... | نزیہی جلوہ            |
| ۲۳۶..... | ابراہیم صفا           |
| ۲۳۹..... | محجوبہ بادغیسی        |
| ۲۴۲..... | خلیل اللہ خلیلی       |
| ۲۴۹..... | ترابی ہروی            |
| ۲۵۲..... | عبدالرئوف فکری سلجوقی |
| ۲۵۵..... | محمد امین ترابی       |
| ۲۵۷..... | عبد اللہ بدخشی        |
| ۲۵۹..... | عبدالباقی قایل زادہ   |
| ۲۶۴..... | محمد عثمان صدقی       |
| ۲۶۷..... | علی اصغر بشیر         |
| ۲۷۱..... | سید اسماعیل بلخی      |
| ۲۷۶..... | پور غنی               |
| ۲۸۰..... | عبدالرحمان پڑواک      |
| ۲۸۳..... | عبدالحسین توفیق       |
| ۲۸۹..... | یوسف آیینہ            |
| ۲۹۳..... | شفیع رہگذر            |

|          |                 |
|----------|-----------------|
| ۲۹۵..... | ضیاء قاری‌زاده  |
| ۲۹۸..... | رضا مایل هروی   |
| ۳۰۱..... | اثیم مجددی      |
| ۳۰۳..... | عبدالواحد رشته  |
| ۳۰۶..... | براتعلی فدایی   |
| ۳۰۹..... | محمد رحیم الهام |
| ۳۱۳..... | سلیمان لایق     |
| ۳۱۸..... | بارق شفیعی      |
| ۳۲۲..... | موسی نهمت       |
| ۳۲۵..... | عبدالرئوف پاییز |
| ۳۲۸..... | محمود فارانی    |
| ۳۳۲..... | حیدری وجودی     |
| ۳۳۵..... | عبدالحلیم شایق  |
| ۳۳۷..... | اسدالله حبیب    |
| ۳۴۰..... | واصف باختری     |
| ۳۴۶..... | رازق فانی       |
| ۳۴۸..... | ناصر طهوری      |
| ۳۵۱..... | لطیف ناظمی      |
| ۳۵۷..... | ناصر امیری      |
| ۳۶۱..... | آصف فکرت        |
| ۳۶۴..... | حیدر لهیب       |
| ۳۷۰..... | عارف پزمان      |
| ۳۷۴..... | عبدالرازق روئین |

|     |                            |
|-----|----------------------------|
| ۳۷۸ | بیرنگ کوه‌دامنی.....       |
| ۳۸۱ | سعادت‌ملوک تابش.....       |
| ۳۸۴ | پرتو نادری.....            |
| ۳۹۰ | بهار سعید.....             |
| ۳۹۳ | غلام‌حیدر یگانه.....       |
| ۳۹۶ | جلیل شبگیر پولادیان.....   |
| ۴۰۱ | قهار عاصی.....             |
| ۴۰۶ | صبورالله سیاه‌سنگ.....     |
| ۴۰۸ | لیلا صراحت روشنی.....      |
| ۴۱۳ | حمیرا نکهت دستگیرزاده..... |
| ۴۱۶ | عفیف باختری.....           |
| ۴۱۹ | سید فضل‌الله قدسی.....     |
| ۴۲۲ | لطیف پدرام.....            |
| ۴۲۵ | سید نادر احمدی.....        |
| ۴۲۸ | سید ابوطالب مظفری.....     |
| ۴۳۹ | محمد کاظم کاظمی.....       |
| ۴۴۵ | عبدالسمیع حامد.....        |
| ۴۴۹ | محمد شریف سعیدی.....       |
| ۴۵۳ | خالد فروغ.....             |
| ۴۵۷ | قنبر علی تابش.....         |
| ۴۶۰ | محمد بشیر رحیمی.....       |
| ۴۶۳ | محسن سعیدی.....            |
| ۴۶۶ | صادق عصیان.....            |

|          |                       |
|----------|-----------------------|
| ۴۶۹..... | محمدتقی اکبری.....    |
| ۴۷۲..... | محمدرفیع جنید.....    |
| ۴۷۷..... | وهاب مجیر.....        |
| ۴۸۰..... | سید ضیاء قاسمی.....   |
| ۴۸۴..... | حمید مبشر.....        |
| ۴۸۷..... | محبوبه ابراهیمی.....  |
| ۴۹۱..... | فائقه جواد مهاجر..... |
| ۴۹۴..... | شکریه عرفانی.....     |
| ۴۹۷..... | سیدرضا محمدی.....     |
| ۵۰۲..... | زهرا حسین زاده.....   |
| ۵۰۶..... | الیاس علوی.....       |
| ۵۱۰..... | ابراهیم امینی.....    |
| ۵۱۳..... | کتابنامه.....         |

## پیشگفتار

مجموعه‌ای که پیش رو دارید، معرفی شعر معاصر افغانستان (یک صد سال اخیر) است که به همت دو تن از چهره‌های شاخص شعر و ادب امروز افغانستان، آقایان سید ابوطالب مظفری و محمد کاظمی انجام پذیرفت. این مجموعه بخشی از مرحله دوم طرح بزرگ «گفتگوی شعر معاصر ایران و جهان» را تشکیل می‌دهد. در مرحله اول گزیده شعر معاصر ایران به بیش از ده زبان ترجمه و منتشر شد. در مرحله دوم، شعر معاصر کشورهای دیگر به علاقه‌مندان ایرانی معرفی می‌شود.

معرفی شعر معاصر کشور همسایه مسلمان و فارسی‌زبان افغانستان که نیاز به ترجمه نداشته و شاید بیشترین ویژگی‌های مشترک را با شعر ایران داشته باشد، تنها به این دلیل در مرحله دوم طرح «گفتگوی شعر معاصر ایران و جهان» گنجانده شد که یک معرفی جامع، با توجه به گرایش‌ها و جریان‌های شعری افغانستان در یک صد سال اخیر به همراه بیوگرافی و نمونه‌هایی از آثار شاعران برجسته این کشور، به سبک و سیاق دیگر کتاب‌های این مجموعه صورت پذیرد، به نحوی که خواننده بتواند با مطالعه این کتاب، نسبت به آن‌چه در صد سال گذشته در حوزه شعر افغانستان گذشته است، اطلاعات لازم را کسب کند.

همان‌طور که ذکر شد، کتاب شعر معاصر افغانستان حاصل کار مشترک دو تن از چهره‌های شناخته شده شعر و پژوهش افغان است. محمد کاظم کاظمی، مهندس عمران و از شاعران به نام و ارزشمند ساکن مشهد مقدس است که ویراستاری کتاب را به عهده گرفت. وی علاوه بر

فعالیت‌های جدی در حوزه شعر، مسئولیت صفحات ادب و هنر چندین روزنامه و مجله و عضویت در هیئت تحریریه فصلنامه‌های «درِ دری» و «خط سوم» و نیز نشریه‌های هری و نینوا را به عهده داشته است.

داوری برخی از مسابقات و جشنواره‌های شعر و همچنین مسئولیت دفتر هنر و ادبیات افغانستان را نیز در کارنامه فعالیت‌های وی ملاحظه می‌کنیم. از این شاعر پرآوازه و پرتلاش تاکنون چندین مجموعه شعر به نام‌های: «پیاده آمده بودم»، «قصه سنگ و خشت»، «شمشیر و جغرافیا» و نیز «مجموعه شعر ۴۹» (گزیده ادبیات معاصر) به چاپ رسیده است. کتاب‌های «شعر مقاومت افغانستان»، «گزیده غزلیات بیدل»، «کلید در باز»، «رمیافت‌هایی در شعر بیدل»، «رصد صبح: خوانش و نقد شعر برای امروز»، «این قند پارسی: فارسی دری در افغانستان امروز»، «ده شاعر انقلاب» و چندین اثر دیگر، به علاوه مقالات متعدد در فصلنامه‌ها و مجلات معتبر شعر و ادب از آثار و تألیفات این شاعر ارزشمند است.

تهیه مقدمه و گزینش شعرها را آقای سید ابوطالب مظفری عهده‌دار بوده است. وی نیز از مهاجرین افغانی ساکن مشهد و دانش آموخته حوزه علمیه مشهد مقدم است. مظفری در کنار دروس حوزوی، به داستان‌نویسی و شعر پرداخته و تاکنون مجموعه شعرهای «سوگنامه باغ»، «مجموعه شعر ۴۲» (گزیده ادبیات معاصر) و «عقاب چگونه می‌میرد» از او به چاپ رسیده و سال‌هاست سردبیری فصلنامه‌های ادبی - فرهنگی «درِ دری» و «خط سوم» را به عهده دارد. امید است کتاب شعر معاصر افغانستان به عنوان اثری پژوهشی، مورد عنایت منتقدان و صاحب‌نظران قرار گیرد، گرچه انجمن شاعران از هر گونه نقد و نظر برای ارائه بهتر کار در آینده استقبال می‌کند.

دکتر فاطمه راکعی

طراح، ناظر علمی و مجری طرح «گفتگوی شعر معاصر ایران و جهان»

عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء

## مقدمه

### عذر تقصیر

حضرت مولانا غزلی شگرف دارد با این مطلع:  
چه دانستم که این سودا مرا زین سان کند مجنون  
دلَم را دوزخی سازد، دو چشمم را کند جیحون  
که به روشنی آینهٔ حال من است در کار این گردآوری. وقتی به  
«انجمن شاعران ایران» برای تدوین گزیده‌ای از شعر معاصر افغانستان  
و عده می‌دادم، گمانم این بود که از جنگ‌های موجود، تعدادی شعر  
گردآورده، مقدمه‌ای بر آن نوشته، نهایتاً چند ماهه تحویل می‌دهم. اما  
کار این گونه پیش نرفت، «که عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل‌ها».  
با شروع کار، نخست این دغدغه در جانم نشست که آیا آن چه در  
تذکره‌های موجود به عنوان شعر معاصر افغانستان گردآمده، نمونه‌های  
برجسته‌ای است و می‌تواند نخست کارنامهٔ خود شاعر و بعد ادبیات دو  
قرن اخیر کشور افغانستان را نمایندگی کند؟ از کجا که سلاقی  
گردآورندگان آنها صائب بوده باشد و نمونه‌های بهتری در کارنامهٔ این  
شاعران نباشد؟ تا این جای کار احساسی آمیخته از خودخواهی و  
اخلاق کاری حکم می‌کرد که باید تمامی منابع موجود را با سلیقهٔ خودم  
برگزینم تا خیالم آسوده باشد.

اما وقتی به سراغ منابع رفتم، خوان دوم مشکل، چهره نشان داد و  
آن این که کجاست این منابع؟ هرچه بیشتر جست‌وجو می‌کردم، دیوان

شاعران این دو سده یا چاپ نشده و یا در دسترس نیست. این بود که تقاضای حداکثری از سر نهادم و به حداقل موجود اکتفا کردم. جنگ‌های ادبی موجود، چند مورد تاریخ ادبیات افغانستان و دیوان‌هایی از شاعران را به عنوان منبع برگزیدم، اما دیدم بر آن‌ها نیز وضعی ناگوار حاکم است. در تحقیقات ادبی، اکثر از روی یکدیگر اقتباس کرده‌اند، آن‌هم اغلب بدون ذکر منبع و مأخذ. داده‌ها غالباً پر عیب و نقص است. گاهی تاریخ ولادت شاعری، هست، از درگذشتش خبری نیست. اگر اسم پدرش هست، از مکان تولدش ذکر نرفته است. تاریخ‌ها نیز یکسان نیست و اختلافات بسیار دارد. نمونه شعرها بسیار پر عیب و نقص ضبط شده و محدود و تکراری. این بود که خود را عملاً دست بسته یافتیم و به این نتیجه رسیدیم که در این دشت سترون و بی‌منبع، هر محقق تازه‌کاری چون من، سرانجام به آن جایی می‌رسد که محقق قبل از او رسیده است. مجبور می‌شود بلندپروازی را یا به کل از سر بنهد و یا به وقتی دیگر موکول کند. اما تا این پرفشانی‌ها بسوزد و قفس برای این مرغ متلاشی گلستان شود، وقت بسیار گذشته است و دادِ سفارش‌دهندگان درآمده و تو مجبوری مدتی به غیبت کبرا و صغرا اندر شوی، که شدم؛ و بگذریم.

مشکل دیگر بر می‌گردد به ضعف خودم، که تا مطلبی برایم درونی نباشد، نمی‌توانم درباره‌اش دست به نگارش ببرم. از کپی‌برداری و ارجاع‌های پی‌درپی نوشتن هم بیزارم. این بود که مجبور شدم یک بار دیگر در اندوخته‌های غیرتخصصی گذشته‌ام درباره تاریخ و تحولات ادبی منطقه درنگ کنم و حداقل بخشی از آن‌ها را از نو بخوانم. این کار هم با گرفتاری‌های وجودی و وقوعی من در این یک سال اخیر سازگار نبود. نه مجال بود و نه حوصله که فارغ البال بنشینم و در نقش محقق تمام عیار. باب باب و فصل فصل، یادداشت‌برداری کنم و ارجاعات و ایضاحات کار را ملحوظ دارم. آشفته‌تر از آن بودم و هستم که در این نقش درآیم.

تازه این کار با نفس قرارداد زمانمند هم میانه‌ای نداشت. در چنین مواردی ناگزیری یا سلیقه خودت را قربانی کنی و یا اندکی به آن قرار و مدار پشت پا بزنی و من البته راه دوم را پیش گرفتم و تا آنجا که می‌شد، کار را به دلخواه انجام دادم. اینک از این بابت خوشحالم.

### اما آغاز ماجرا

کشوری که امروز به نام «افغانستان» شناخته می‌شود، از ابتکارات احمدشاه ابدالی (۱۱۵۱ - ۱۱۰۵ ش) است، هرچند او کشورش را با این نام نمی‌شناخت و خود را پادشاه «خراسان» می‌خواند. این خطه با قبض و بسط‌های نه چندان خرد، «در قرون وسطی به اسم خراسان و در قرون قدیمه به نام آریانا شهرت داشت»<sup>۱</sup> و گفته شده که نام افغانستان بار اول «به عنوان نام رسمی کشور در سال ۱۸۰۱ م. در معاهده بین انگلستان و ایران درباره دولت ژرانی به کار رفته است»<sup>۲</sup> هرچند پیش از آن در واحدهای خردتر جغرافیایی و قومی کاربرد داشته است. بنا بر این مجموعه‌ای که پیش روی شماست، لاجرم باید آثار آن دسته از شاعران فارسی‌زبان را در خود می‌داشت که در ذیل این نام‌گذاری می‌گنجند. بنابراین، محدوده زمانی قریب دو قرن را در نظر گرفتیم. در این مقدمه سعی دارم گزارش و تحلیلی هرچند شتاب‌زده از سیر شعر فارسی در این دوره ارائه کنم؛ اما احساس می‌کنم این گزارش بدون روشن کردن چند «پی‌رنگ» تاریخی چندان جوابگو از کار در نیاید. اما آن پی‌رنگ‌ها:

### پی‌رنگ اول

اگر با گفتمان میشل فوکو سخن بگوییم و میان قدرت و دانش قایل

۱. دایره المعارف آریانا.

۲. مهدی‌زاده کابلی، تاریخ افغانستان، ص ۱۷.

به ارتباط و تعامل باشیم و زبان را نیز از ابزار دانش و لوازم قدرت بدانیم، رابطه تاریخی میان قدرت‌های سیاسی و شعر فارسی را بهتر درک می‌کنیم. واقعیت این است که در قلمرو گسترده تمدن فارسی، هرگاه قدرتی شکل گرفته است، در حاشیه آن، ادبیات و از جمله نمود بارز آن شعر نیز خودی نشان داده و هرگاه این قدرت‌های سیاسی و متمرکز رو به زوال نهاده‌اند، عروس شعر نیز آستین بر روی کشیده و تا مدت‌ها از صحنه تاریخ بیرون خزیده است. نگاهی اجمالی به شکل‌گیری قدرت‌های بزرگ سامانی و غزنوی و نیز دیگر قدرت‌های ریز و درشتی که این خاک در طول تاریخ به خود دیده است، گواه این مدعاست. قدرت‌ها در تثبیت و ترویج اقتدارشان از شعر و شعرا مدد می‌جستند و به نوبه خود زمینه را برای رشد شعر و ادب فراهم می‌کردند. به قول صاحب چهارمقاله: «زیرا که چنان که ممدوح به شعر نیک شاعر معروف شود، شاعر به صله گران پادشاه معروف شود که این دو معنی متلازمانند.»

حال مبتنی بر این اصل، دولت تیموریان هرات (۹۱۱-۷۷۱ ق) آخرین سلسله از پادشاهان فرهنگ‌دوستی بود که این خاک به خود دید؛ سلسله‌ای که هرچند با زبان فارسی قرابت خانوادگی نداشتند، هنر و فرهنگ را ارج می‌نهادند و در عصر آن‌ها هرات به کانون مهم هنر و ادبیات تبدیل شده بود. محقق اروپایی، دکتر مارتین درباره سلاطین تیموری می‌گوید: «از دستگاهی که تیمور و اعقاب او بر پا کردند، صنایع مستظرفه را به حد کمال رسانیدند. این شهزادگان... صنایع ظریفه را نه از راه تظاهر و تفاخر، بلکه محض خاطر نفیس صنعت و هنر دوست می‌داشتند. در فواصلی که بین جنگ‌های آنان اتفاق می‌افتاد، در صدد تنظیم و تکمیل کتابخانه‌ها برمی‌آمدند و اشعار شعرا را بدون می‌ساختند؛ بلکه خود هم اشعاری می‌سرودند که بر اشعار شعرای درباری رجحان داشت. سلطان حسین میرزا شاعر حقیری نبوده است.

غزل‌های او به زبان ترکی از بعضی غزلیات شعرای معروف برتری دارد. حتی در ساختن شعر فارسی و عربی نیز با جامی رقابت می‌کرد...<sup>۱</sup> بنابراین، نورالدین عبدالرحمان جامی (۸۹۸-۸۱۷ ق) آخرین شاعری است که در این خاک از سوی مرجع قدرتی، قدر دید. بی‌شک از خطرات خوش دوران سلطان حسین بایقرا و وزیر دانشمندش امیر علی‌شیر نوایی است که هنوز مسافر غربی‌یی که وارد شهر هرات می‌شود خود را در موزه‌ای از تاریخ می‌یابد که در و بامش نشانی از ذوق و هنر مردم آن روزگار را در خود نگه داشته و در میان تک و توک بازاریان و کسبه‌اش سخن از شعر و شاعری در میان است؛ اگر نه دیگر شهرهای این خاک متأسفانه در این چند قرن چنان از نمادهای فرهنگی سترده شده است که این مسافر غریب یحتمل فکر می‌کند شهر را اشتباهی آمده و این جماعت نباید وارثان بزرگانی چون سنایی و ناصر خسرو و مولانا باشند.

جامی در میان محققان کلاسیک به «خاتم الشعرا» اشتها دارد؛ هرچند اطلاق این لقب به وی با وجود بزرگانی چون صائب، کلیم و بیدل بی‌انصافی بزرگی است. کسانی که سیر شعر فارسی را در افغانستان امروز پی گرفته‌اند، تصدیق می‌کنند که این سخن، اگر نه در کل قلمرو شعر فارسی، حداقل در محدوده‌ای که امروزه افغانستانش می‌نامند، ادعای گزافی نیست. به راستی بعد از او جریان زنده و ارزنده شعر فارسی در این خطه به پایان خود رسید و داستان بعد از آن، یکسره داستان زندگی عاریه‌ای است که بر تقلید و تتبع و استقبال استوار است و هیچ سبک و طرز و مضمون اصیل و جدیدی در کار شاعران دیده نمی‌شود. گویا رودخانه بزرگ شعر فارسی که از قرن‌های سه و چهار از ماوراءالنهر و بلخ سرچشمه گرفته بود و در رسیدن به غزنه

در قرن‌های پنج و شش، اوج و موجی درخور یافته بود، در قرن‌های نُه و ده از هرات خارج شد و بعد از آن، هرچه بر جای ماند، ردی بلند از بستر رودخانه بود با شن‌ها و سنگریزه‌های بی‌حاصل.

## پی‌رنگ دوم

مقارن قرن‌های ده تا سیزده قمری در گوشه و کنار جهان اتفاقات بزرگی افتاد که سایهٔ ستبر آن، تا سالیان سال، ماه اقبال آسیا را در محاق افکند. غرب اروپایی که مردم‌ما تا آن روز از آن فقط با نام یونان و آن‌هم به کرامت افلاطون و جالینوسش آشنا بودند و در حوزه سیاست تنها قصهٔ «سکندر و دارا» را خوانده بودند، آرام آرام چهره عوض کرد و در شکل قدرت‌هایی تازه و بزرگ با نام‌های اسپانیا، هلند، آلمان، انگلستان و فرانسه ظهور کرد. حکمت یونانیان این بار به شکلی دیگر به جنگ حکمت ایمانیان آمد. «غرب در قرن شانزدهم به اکتشاف عالم پرداخت و سپس دوران انقلاب کشاورزی و انقلاب صنعتی و انقلاب‌های اجتماعی رسید. اروپای قرن نوزدهم بانک‌دار جهان شد. کشتی‌هایش به آن سوی دریاها رفتند؛ مواد اولیهٔ صنعتش را ارزان فراهم آورد و کالاهای مصنوعش را گران به مردم جهان فروخت. اروپا غنی شد و طی یک دورهٔ نسبتاً کوتاه به روش‌های جدیدی در امر تولید و راه و رسم زندگی دست یافت.»<sup>۱</sup> از توابع اولیهٔ این تحول آن بود که جادهٔ قدیم ابریشم از رونق بیفتد و باشندگانش در غبار فراموشی گم شوند. از طرفی دیگر درست در همین برهه از تاریخ بود که رنسانس تیموریان هرات که از آن یاد کردیم، به پایانش نزدیک می‌شد. با هجوم‌های پیاپی شییک خان ازبک از شمال، سرانجام بدیع‌الزمان میرزا فرزند سلطان حسین به دربار صفویه پناهنده شد.

۱. جمشید بهنام، ایرانیان و اندیشهٔ تجدد.

شخص بلندپرواز دیگری که در این عصر سر برآورد، ظهیر الدین محمد بابر (جلوس ۹۱۰ ق) بود، برخاسته از فرغانه و دلبسته کابل؛ اما با وجود این پایتختش را در هند قرار داد و برای مدت مدیدی امپراتوری مغولی هند را بنیان گذاشت. بنا بر این خراسان آن روز از سه جانب میان همسایگانش تقسیم شد. بابر که کابل را به چشم عقبه امنیتی خود می‌دید و به آن دلبستگی بسیار نیز داشت، عملاً آن را در حد ییلاق تابستانی فرو کاست. شیبانی‌های شمال به مراتع دو طرف جیحون دلبسته بودند و قزلباشان شیعه‌مذهب، هرات و قندهار را ملک خود می‌دانستند. این‌گونه بود که برای مدت بسیاری تمرکز قدرتی در داخل مرزهای خراسان شکل نگرفت تا اجتماع دانشی را سبب شود. در چنین روزگاری طبیعی است که صاحبان ذوق و معرفت یا از ترس جانشان و یا به دنبال محیطی آماده رو به ساحل‌های دیگر گام زنند. از جمله روایت‌های رایجی که در تذکره‌های این عصر زیاد به آن بر می‌خوریم، این عبارات است: «از بدخشان است که در عهد اکبرشاه به هند افتاد؛» «از بدخشان است و به بخارا ساکن بوده؛» «اصلش از هرات است. در خروج شاه اسماعیل صفوی و فتنه‌های شیعه و سنی به ماوراءالنهر هجرت نموده است.» حکایت، حکایت کوچ بسیاری از شاعران و هنرمندان این خطه است که هر کدام قصد سفر به سمتی را دارند. خیل عظیمی به سمت هند در حرکت‌اند و گروهی به سمت غرب و شمال. انگار اینان با شامه تیز شاعری‌شان بویی برده‌اند که باید رفت، زیرا دیگر تا مدت‌ها از این خاک بویی خوش نخواهند شنید. هرچند در قرون ده، یازده و دوازده نیز حکومت‌های محلی خردی که در هرات از جانب صفویان اصفهان بر سر قدرت بودند - از جمله حسن خان شاملو بیگلربیگی - به تأسی از دوران‌های خوش گذشته انجمن ادبی دایر کردند، اما آن انجمن‌ها دیگر هرگز جامی پرور نشد.

## پی‌رنگ سوم

احمد شاه بابا و فرزندان و نوادگانش در یکی از حساس‌ترین فرازهای تاریخ، حدود یک قرن بر افغانستان حکومت کردند. اینان بودند که بعد از فترت دوقرنه بعد از زوال دولت تیموری هرات، توانستند در داخل این حوزه، دولتی مقتدر و نسبتاً دیرپا را بنیاد گذارند. احمد خان به دوقبيله نیرومند پوپلزایی و الکوزایی از اقوام پشتون انتساب داشت. نظریات درباره منشأ قوم پشتون پراکنده است. مورخان «اینان را شعبه‌ای از شاخه هندو اروپایی نژاد آری‌می‌شمارند که در جریان تاریخ و در روند عملیه تشکیل ملت‌ها، بعضی از عناصر هندی، ترک، تاجیک و عرب را جذب کرده، ملتی را با زبان و فرهنگ مشخص به وجود آورده‌اند»<sup>۱</sup> هرچند بعضی از خود پشتون‌ها عقیده دارند که بخش گمشده‌ای از بنی اسرائیل هستند که از جبال غور پناهگاه ساخته‌اند، «اکثر مورخان، محل رهایش نخستین پشتون‌ها را کوه‌های سلیمان و سرزمین‌های مجاور آن در غرب رودخانه سند شمرده‌اند که در آنجا به علت دشوارگذار بودن اراضی و نظام قبیله‌ای، به شکل منزوی و نیمه‌مستقل زندگی می‌کردند».<sup>۲</sup> اما نفوذ و مهاجرت آن‌ها در خراسان نیز به تدریج صورت گرفته و روایت‌هایی گوناگون از این جریان در دست‌است. صدیق فرهنگ در تاریخش می‌نویسد: «از بررسی اوضاع عمومی آن عصر چنین بر می‌آید که این گسترش در حدودی با هجوم مغولان و لشکرکشی‌های امیر تیمور ارتباط داشت است؛ به این معنی که در اثر این هجوم و قتل‌عام‌ها و تخریباتی که در ضمن آن در خراسان رخ داد، طبقه دهاقین که ستون فقرات جامعه و پایه و بنیاد تمدن زراعتی آن بود، دچار ضعف و ناتوانی شد و دیگر نتوانست آبادی شهرها و رونق اقتصادی و تجارت را

۱. میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۶۹.

۲. همان.

مثل سابق تأمین کند. بنا بر این یک قسمت از زمین‌هایی که قبلاً برای زراعت آماده شده بود، دوباره به زمین بایر تبدیل شد. قبایل پشتون که در آن وقت بیشتر مالدار و خانه‌به‌دوش بودند، از این وضع استفاده نمودند؛ به مناطق مذکور روی آوردند و با اجازه یا بدون اجازه زمام‌داران وقت، در زمین‌هایی که به این صورت بایر مانده بود، سکونت اختیار کردند.<sup>۱</sup>

نخستین حرکت مذهبی و فرهنگی در میان پشتون‌ها مربوط است به شخصی به نام بایزید یا «پیر روشن» که هرچند خودش از نژاد پشتون نبود، نخستین کتاب در این زبان را به نام «خیرالبیان» نوشته است. پیر روشن در تصوف و مذهب مبدع بود و همین باعث شد که تعداد دیگری از پیران و آخوندهای زمان به مقابله با آموزه‌های او دست به نوشتن کتاب به زبان پشتو بزنند، امری که تا آن زمان بی‌سابقه بوده است. بزرگترین شاعر قوم پشتون که دیوانی از او باقی مانده و شخص تأثیرگذاری نیز بوده است، خوشحال خان ختک است. قبل از تشکیل دولت درانی در فاصله‌ای که قندهار میان حکومت صفوی و دولت مغولی هند دست به دست می‌شد، گروهی از پشتون‌ها که مهم‌ترین آن‌ها میرویس خان هوتک بود حکومت‌های محلی دایر کرده بودند.

### پی‌رنگ چهارم

حقیقت این است که شعر فارسی در این ایام در مجموع روزهای خوشی ندارد؛ قوس نزولی آن مدت‌هاست که آغاز شده و اینک به نقطه‌ای رسیده که توش و توانی در آن نیست. در اواخر عصر تیموریان هرچند رنسانسی در صنایع ظریفه و هنر معماری رخ داده و تعداد شاعران و ادیبان گرد آمده بر حول دربار نیز قابل توجه است، باز در

حوزه ادبیات، اعم از نثر و نظم، دست‌آورد قابل توجهی دیده نمی‌شود. آفت شعر درباری که همان تظاهر و تفاخر است، در این عصر به‌خوبی آشکار می‌شود و شاعران برای حفظ موقعیت‌شان در پیشگاه، به جای نشاندن و پرورش درخت معرفت و معنویت در جان‌شان - که سخت‌رس و دیربازده است - باید به اموری بپردازند که در لحظه، چشم متنعمان را خیره کند. این است که باید به فن معماگویی و صنعت‌طرازی بگرایند و در این حوزه کتاب‌ها بنویسند و کار به جایی برسد که خیلی‌ها تخلص‌شان «معمایی» شود. و اگر در این شیوه موفق نشدند، دست به سرقت‌های ادبی بزنند و کار به جایی برسد که بزرگ‌ترین شاعر عصر یعنی مولانا جامی نیز از این تیر اتهام جان به سلامت نبرد و به هرست یا نادرست لقب «آن دزد سخنوران نامی» بدهندش. در چنین حالتی ناگزیر شاعران از زندگی واقعی بیگانه می‌شوند و به امور حاشیه‌ای اشتغال می‌ورزند. ابتکار و خلاقیت جایش را به تقلید و تتبع و استقبال می‌دهد و بداهه‌گویی و چست‌زبانی از حکمت خاموشی برتر می‌نشیند.

در حوزه معنی نیز حال بهتر از این نیست. علوم عقلی مدتی است که در مقابل رقیب مقتدرش یعنی تصوف جا خالی کرده است. قرن نهم را اوج توجه به تعالیم ابن عربی دانسته‌اند. تیمور هر چند در کشتار خلق خدا قصوری نمی‌کند، به همان اندازه به ظواهر مذهب توجه دارد و از جمله «به درویشان و بزرگان خانقاه‌ها احترام کامل به جا می‌آورد و ملاقات با شیخ زین‌الدین ابوبکر تایب‌الدی را مقدمه فتوحات خویش می‌دانست»<sup>۱</sup> این سنت در میان جانشینان او نیز رواج دارد. آن‌ها به تعالیم صوفیه توجه دارند و آشکارا بر سر منابر از وحدت وجود حرف زده می‌شود. فرقه نقشبندیه بعد از آن انبساطی قابل توجه می‌یابد و تا اقصای هندوستان می‌رسد. تأثیری از این توجه در شعر آن دوره نیز

۱. پنج استاد، تاریخ ادبیات افغانستان، ص ۲۰۱.

هویدا است. اما این تصوف و عرفان هم خود دچار انحطاط است و اوجش از حاشیه‌نویسی بر آثار شیخ اکبر فراتر نمی‌رود. در این مورد سخنان استاد محمد علی موحد در مقدمه برگردان فصوص الحکم راهگشاست: «در واقع آثار ابن عربی به گونه‌ای بود که هم به درد تغذیه خواص می‌خورد و هم قادر به ارضا و اشباع عوام بود. مباحثی که او مطرح کرده بود، هم نیاز اهل جدل و مناظره را در مدرسه برمی‌آورد و هم عطش خیال‌پردازان خانقاهی را که چشم به راه کشف و کرامات دوخته و در طلب گشایشی از غیب دست بر دامن هر داعیه‌داری می‌زدند، فرومی‌نشانده... آن بخش از سخنان او که نوید اطلاع بر مغیبات و تسخیر جن و تسلط بر نفوس و تصرف در کون و مکان می‌دهد، عوام را شیفته و مسحور می‌گرداند.»<sup>۱</sup> استاد محمد علی موحد معتقد است که بخش اول تعلیمات ابن عربی با محوریت فصوص الحکم به حکمت متعالیه ملاصدرا می‌انجامد؛ ولی بخش دوم آن در نهضت‌های حروفیه و نقطویه و غلات و بسیاری از فرق ریز و درشت دیگر تصوف ختم می‌شود و ما ادامه این سنت را هنوز در افغانستان به شکلی بسیار رقت‌برانگیز شاهدیم. در افغانستان معاصر سلسله‌های نقشبندی، قادریه و چشتیه هنوز کیا بیا دارند و مراتب پیر و مریدی‌شان پا برجاست. شاید بتوان گفت که از همان دوران تیموریان به بعد است که متصوفان در این کشور دو ویژگی تازه را به مشرب‌شان اضافه می‌کنند و همین دو ویژگی باعث استمرار آن‌ها می‌شود، چیزی که همتای شیعه آن‌ها یعنی فرقه نعمت‌الهی در ایران شیعی به دلیل نفوذ فقیهان نتوانست به دست بیاورد و کم‌کم از صحنه محو شد. ویژگی اول نزدیک‌شدن به سیاست است و ویژگی دوم جمع میان شریعت و طریقت. اهل طریقت در آن عصر با دربار رابطه‌ای تنگاتنگ داشتند. مشهور است که احمد شاه بابا توسط

۱. محمد علی موحد و صمد موحد، برگردان متن فصوص الحکم، ص ۵۱.

صوفی گمنامی به نام صابر شاه با نهادن خوشه گندم بر گوشه دستارش به حکومت رسید. از آن پس نیز این نزدیکی ادامه یافته و خانواده‌های گیلانی از طریقه قادریه و مجددی از طریقه نقشبندیه با محمدزایی‌ها ارتباط نزدیک داشتند. وقتی مقاومت ملت افغانستان علیه روس‌ها شکل گرفت، این دو خانواده هر یک برای خود حزب جهادی تأسیس کردند و آقای صبغه‌الله مجددی برای مدتی کوتاه تا مقام ریاست جمهوری نیز رسید. از طرف دیگر این رهبران، امروزه به نام ملا و مولوی در جامعه، شأن شریعتی نیز دارند و از مزایای هر دو طبقه منتعماًند. همین امر از تخصص دیرپای میان فقها و صوفیان در این دوره کاسته است. گذشته از این جریانات، تصوف در افغانستان بخشی خاص‌تر نیز دارد که در شکل «مجدوبان» و «مکنگان» به حیات رقت‌بارشان ادامه می‌دهند. در روزگار اخیر، جناب محمد عبدالحمید اسیر شرح حال تعدادی از اینان را با نام «جنون شوکتان» یا مجانبین مجذوب در کتابی آورده است که باید آن را آمیزه‌ای از کمدی و تراژدی دانست.

کوتاه سخن این که روح زمان رو به فساد و تباهی نهاده و در ریشه بشری این درخت تناور فرهنگ و مدنیت آفت فتور و سستی رخنه کرده است. این است که علی‌رغم تلاش‌های ظاهری برای ایجاد مدنیته پرشکوه توسط قدرتمندان، نابه‌سامانی‌هایی در همه ساحت‌ها بروز و ظهور می‌کند. چنان که استاد زرین‌کوب نوشته است، نشانه‌هایی از این کژی و کاستی در صناعت کتابت و خطاطی نیز سرایت کرده است. بسیاری خوشنویسان زبردستی که به عمد یا سهو در کارهایشان غلط‌نویسی و تحریف‌های بسیار دیده می‌شود و داد بسیاری را در آورده است.

از آنجا که این مجموعه، شعر دوره تیموری را شامل نمی‌شود، درنگ بسیار در آن دوره وجهی ندارد؛ اما بیان این مقدار را بنا به دلایلی لازم دیدم؛ نخست بدان جهت که بنیادهای فکری و ادبی صورت‌بندی شده.

در این دوره، تا امروز نیز کم و بیش حضور دارد، از جمله نقش فکری تصوف در شعر و ادب معاصر. بعداً تذکر خواهیم داد که بسیاری از شاعران معاصر ما که ذکر و شعرشان در این گزینۀ آمده است، گرایش‌های صوفیانه داشته‌اند و دارند. دیگر این که با بیان این موارد، می‌توانیم دلایل اصلی فترت فرهنگی‌ای را که بعد از این تاریخ، کشور ما درگیر آن بوده است، بهتر دریابیم تا از طرفی تمام کاسه و کوزه‌ها بر سر سلسله‌های قدرت بعد از تیموریان نشکند و از طرف دیگر، قصور و فتور جبری و گاه آگاهانه آن‌ها، حداقل در مقایسه و مقابل نهادن به سیرت این پادشاهان سلف، به دیده آید و از محاکمه تاریخ بی دادن توانی بیرون نیایند.

### از مرده‌ریگ سنت

اینک وقت آن است که از پی‌رنگ‌ها برآییم و در کار خود بنا باشیم و ببینیم در تاریخ‌هایی که از آن حرف زدیم، قال و مقال شاعران چه سمت و سویی داشته و افسوس و دریغ‌شان بر چه اموری بوده است. در صورت، چه عناصری را پسند می‌کرده و در سیرت چه سودایی در سر داشته‌اند.

از برآمدهای مثبت ادبی اواسط و اواخر دولت تیموریان هرات که مستقیم به شعر مربوط می‌شود و باعث تغییراتی نیز در شعر فارسی شد، سه تغییر در شیوه نگاه شاعران به شعر مشهود است. تغییر اول، در حوزه تجربه شاعر است؛ تغییر دوم مربوط به زبان و تغییر سوم در حوزه مخاطبان شعر. در تجربه شاعرانه گروهی دریافته بودند که غزل رایج فارسی، به علت دورافتادن از تجربه‌های واقعی شاعر، و در عوض توجه دیرپای و غیرمعمول به الگوهای کهن عاشقانه‌سرایی، از حس و حال خالی شده و دیگر آن گرمی و شوریدگی لازم را ندارد. این بود که تلاش کردند تغزل را از مرتبه مثالی خودش تنزل داده، به حوزه اتفاقات عینی

نمودها بیاورند. منتقدان آن عصر از این تحول به وقوع‌گویی تعبیر کردند و در عصر حاضر بر آن جریان، نام «مکتب وقوع» را گذاشتند. قصدشان البته این بود که در غزل، بیان واقعیات عینی میان عاشق و معشوق را به تصویر کشند. این نام‌گذاری هرچند زیاد دقیق نیست، ولی خود تغییر، اتفاق درست و به‌جایی است.

تغییر دوم که در زبان شعر اتفاق افتاد، بیرون بردن شعر از حوزه محدود مدارس و اصطلاحات اهل مدرسه بود و به زبان امروزی، ساده ساختن زبان شعر و یا حتی به عبارت رایج‌تر، گسترش دایره واژگان آن. این تغییر البته با تغییر سوم ربط و نسبتی مستقیم داشت.

تغییر سوم که عبارت بود از گسترش یا تغییر مخاطبان شعر از درباریان به بازاریان و از اهل حکمت به اهل حرفت، نتیجه‌اش این می‌شد که دیگر شاعران از آن بیان سنگین و زبان فخیم و معرفت‌گرایانه دوری کنند و با زبانی سخن بگویند که اهل بازار نیز آن را دریابند.

این سه تغییر هر کدام البته دلایل خاص خود را داشت و از آن جمله از میان رفتن تمرکز قدرت بود و مجال یافتن شاعر، که به جای وصف ممدوح، اندکی به احوال درونی خود بپردازد و به جای ایراد قصیده در محضر، به خوانش قول و غزل بر گذر بیندیشد و به جای صله‌های بزرگان سیاست به کرم و فضل اهل بازار توجه کند.

این سه خصوصیت البته بعدها با تغییراتی موجبات به وجود آمدن سبکی را فراهم کرد، که اکنون به «سبک هندی» معروف است. به همین دلیل است که برخی از اهل ادب، سبک هندی را «سبک هراتی» نیز می‌خوانند. این نام‌گذاری بیش از آن که به مکان تکامل این سبک توجه داشته باشد، به محل ایجاد و رواج آن توجه دارد. دکتر زرین‌کوب در این زمینه می‌نویسد: «آنچه به نام سبک هندی خوانده شده و شاید این عنوان تمام مختصات آن را متضمن نباشد، در هرات اواخر عهد تیموریان نشأت گرفت و هرچند بابا فغانی که این شیوه را لامحاله در

بعضی از ویژگی‌ها به وی منسوب می‌دارند، در هرات عصر تیموریان چندان با قبول تلقی نشد، اما قسمتی از مختصات سبک وقوع که طرز او بدان رونق و رواج بیشتری داد، در کلام بعضی از شعرای هرات هم موجود بود... به علاوه اولاد و احفاد میرزایان هرات که مقارن اوایل ظهور دولت صفویه، دولت مغولی بابری را در هند بنیاد نهادند، با تشویق و حمایت شاعرانی که از ایران عهد صفوی به هند عزیمت کردند و غالباً با این شیوه بیش از اسلوب شعر قدما... مطلوب بود آشنایی داشتند.<sup>۱</sup>

شعرهایی که بعد از این تاریخ در ادبیات افغانستان تا دوره نوگرایی می‌بینیم، کم و بیش از این سه خصوصیت برخوردار است. گذشته از برخی شاعران که در هندی‌گرایی افراط می‌کنند، اغلب شاعران دیگر ما در برزخ مکتب وقوع و سبک هندی هستند. یعنی شاعرانی‌اند که زبان ساده و تصویری را با تجربیاتی معمولی از عشق درهم می‌آمیزند و البته چاشنی مختصر و رقیقی هم از عرفان و حکمت عرفی بدان می‌زنند. منظورم از حکمت عرفی یعنی مجموعه حکمت‌ها و باورهایی که در میان مردم رایج است و اغلب به صورت امثال سایر درآمده، ولی این شیوع هرگز به معنی عقلانی‌بودن و متقن‌بودن آن‌ها نیست، مانند این رباعی از قیصر هروی شاعر قرن یازده قمری:

قیصر تو اگر ستیزه‌خو می‌بودی

در پیش کسان به آبرو می‌بودی

مردم جایب به چشم خود می‌دادند

چون عینک اگر کج و دورو می‌بودی

در مجموع، شعر این دوره از تأملات معنوی خالی نیست. چنان که گفته شد، اکثر شاعران این دوره به عرفان و خصوصاً تعالیم شیخ اکبر توجه دارند و حتی گاه نگرش‌های بلند و باریکی به چشم می‌آید که در

۱. عبدالحسین زرین‌کوب، سیری در شعر فارسی، ص ۱۳۷.

آنها نشانی از تفکر پلورال پیران خراسان هست؛ مانند این بیت باز از قیصر هروی:

ز فیض یک‌جهتی کامران کونینم  
مراد هرکه میسر شود، مراد من است  
و یا این بیت از عتاب‌الدین منصوری  
ما را به شفیعیان نبود کار، که هرگز  
جرمی که ز عفو تو بود بیش، نکردیم  
یا این بیت از داعی نامی  
شکوه حسن را کوه از گرانی بر نمی‌دارد  
در این فکرم که چون در خلوت آینه جا کردی

در این میان گاه برخی از اینان نسبت به فرعیاتی از تفکرات هضم‌ناشده و انتزاعی ابن عربی افراط می‌کنند، مانند ابتری نامی که نظر ابن عربی درباره ایمان فرعون را چنان جدی گرفته بود که مردم زمانش، او را وکیل فرعون لقب دادند.

اما ویژگی مهم شاعران این عصر، همان لطایف بیان عاشقانه است، که گاه‌گاه و به ندرت در غزلی و اغلب بیتی رخ می‌نماید و خالی از تازگی نیست؛ مانند این دو بیت از ناظم هروی:

خموشی را زبان دادم، ادب را بی‌حیا کردم  
به جانان هرچه باداباد، عرض مدعا کردم  
لبش کز نازکی بار تبسم بر نمی‌دارد

به خون غلتم که امروزش به دشنام آشنا کردم  
یا این دو بیت از میرزا منصور هراتی شاعر قرن یازدهم قمری که از بزرگ‌زادگان هرات بود و در اصفهان وفایت یافت:  
پس از و سوختن عاشق نباشد بی‌تب و تاب

که گر پیکان برون آید ز زخم، آزار می ماند



خاطر م از وصل آن ابرو کمان هم جمع نیست

می کشد چون تیر سوی خود که پرتابم کند

یا این بیت از وفایی شاعر قرن دهم، فرزند میرزا سلیمان از امرای بدخشان، که در جنگ با ازبک ها در بلخ کشته شد و پدرش نیز شاعر بود:

سنبل زلفش دلم را رام نتوانست کرد

شاخ نازک بود، مرغ آرام نتوانست کرد

در این نمونه ها سخن تازه نیست، اما مضمون پردازی تازه می نماید و نوعی شناخت تجربی را که خاص ذوق و شناخت زمان و مکان شاعر است، می توان مشاهده کرد.

مبنای ساختاری دیگری که در شعر این دوره بسیار دیده می شود، اغراق و مبالغه ای است که در وصف معشوق یا حرمان عاشق و جور رقیب صورت می گیرد، اما متأسفانه این اغراق ها اغلب خوش نمی افتد، زیرا اغراق و مبالغه صناعتی است که با شعر حماسی قرابت بیشتری دارد. وقتی در حماسه مبالغه صورت می گیرد احساس بزرگی و بزرگ منشی از گفتار شاعر به مخاطب سرایت می کند و او را خوش می آید؛ ولی اغراق در تغزل و آن هم تغزل خاکسارانه، وجدان مخاطب را خدشه دار می کند، مانند این بیت از صبوحی بدخشی، به خصوص اگر به تناسب ناله در شب و نگهبانی آستان دقت شود.

چنان از ناله، شب، دلتنگ سازم پاسباش را

که برخیزد رود، با من گذارد آستانش را

یا این نمونه از میر محمد عظیم ثبات:

با آن که همه عمر نرفتم ز در او

پرسد ز من از ناز: تو را خانه کدام است؟

از انواع ادبی آنچه بیشتر در این قرن‌ها دیده می‌شود، تغزل رمانتیک و افراطی است، هم در قالب غزل و هم در قالب منظومه‌های عاشقانه، که اغلب به تقلید از بزرگانی مانند نظامی و امیر خسرو سروده می‌شود. در نوع مدح و منقبت بزرگان نیز کارهایی هست.

قالب رایج دوران البته غزل است و اگر تذکره‌ها را ملاک قضاوت بدانیم، رباعی‌ها و دوبیتی‌هایی نیز دیده می‌شود که نشانی از ذوق و لطافت دارد، ولی از آنجا که دیوان کاملی از شاعران این ایام در دسترس نیست، نمی‌توان حکم قاطع داد. این رباعی از دبیر نام شاعری در اینجا قابل ذکر است:

گر مونس و همدمی همی‌داشتمی،

زو چاره مرهمی همی‌داشتمی

در آتش غم سوختمی سرتا پا

در دیده اگر نمی‌داشتمی

اما هرچه هست در شعرهای این دوره اصالت و ابتکاری دیده نمی‌شود. تفکر شاعران رابطه‌ای زنده و زاینده با فرهنگ و سنت ندارد و در واقع، فقط شیر و شیمه جان سنت را می‌مکد و به معنی درست کلمه، «ارتزاق از مرده‌ریگ سنت» است. اصولاً در مخیله شاعران این زمان چیزی به نام نوآوری و قدرت بر تغییر نمی‌گنجد. نهایت تلاش‌شان این است که از دور به یکی از قله‌های شعری قبل از خود، نگاهی حسرت‌بار اندازند و تلاش کنند در شکل و شمایل کار آنها، نقشی هرچند معیوب بزنند. این حالت، هم در شاعران دیده می‌شود و هم در رسم و رسوم دربار. آن‌ها در دل سنت هم به شکلی اصیل زندگی نمی‌کنند، بلکه سنت را به عاریه گرفته‌اند. باری در کار مطالعه این بخش از تاریخ ادبیات بودم که نمایش‌های تعزیه را به یاد آوردم، که در آن‌ها، گروهی

در نقش‌های مختلف ظاهر می‌شوند و داستانی از داستان‌های کهن را به نمایش می‌گذارند. این گروه همه ابزار آلات نبرد روزگار کهن، از قبیل کلاه‌خود و زره و شمشیر را دارند و با پوشیدن آن‌ها هیأت جنگجویان قدیم را به خود می‌گیرند. اما تنها چیزی که در میان نیست، نبرد واقعی است. همگی بازیگران نقش‌های بزرگانند، بی آن که خودشان سهمی در این نبردهای زبانی داشته باشند و از این گیرودارها تجربه و حظی حاصل کنند.

زندگی خصوصی احمد شاه بابا او را شخصی منضبط و خوشتن‌دار نشان می‌دهد که از تفریحات به اسب و شکار علاقه داشته است. اهل ذوق بوده و از او دیوان شعری هم به زبان پشتو باقی مانده. گفته‌اند که به زبان فارسی نیز شعرهایی داشته است و از جمله این دو بیت:

ما به صلحیم و فلک در پی جنگ است اینجا

دل از این حادثه بسیار به تنگ است اینجا

ما تباهی‌زدگانیم در این بحر فنا

تخته کشتی ما پشت نهنگ است اینجا

که سخت به تجربه زندگی پر تلاطم خودش نزدیک است و در کل نشان می‌دهد که شخص متنبهی بوده است. بیشتر عمر او - چه آن زمان که در رکاب نادر افشار بود و چه زمانی که خود پادشاه بزرگی شده بود - به سپاهی‌گری و کشورگشایی گذشت و فرصت نیافت که جوانب و لوازم دیگر مملکت‌داری، از جمله فرهنگ را نیز منتظم کند. با وجود این، قرائنی هست که نشان می‌دهد او به فرهنگ و ادب، پاک بی‌توجه نبوده است. «چنین می‌نماید که در ایام اقامت در هرات و ایران، با ادب فارسی آشنایی و علاقه پیدا کرده بوده است. وقتی که در سیالکوت با نظام‌الدین عشرت ملاقات کرد، به او هدایت داد که شرح احوالش را به نظم بیان کند و او مثنوی «شاهنامه احمدیه» را ترتیب

داد که تا ختم حیات او و آغاز سلطنت تیمور می‌رسد. همچنان وی میرزا محمودالحسینی منشی را استخدام کرد و وظیفه داد تا تاریخ حیاتش را به اسلوب تاریخ جهانگشای نادری میرزا محمد مهدی استرآبادی به قید نگارش بیاورد.<sup>۱</sup>

تیمور شاه (۱۱۷۲-۱۱۲۶ ش) فرزند و جانشین احمد شاه بیش از خودش ذوق و شاید تربیت شاعری داشته است. از او دیوانی به زبان فارسی نیز موجود است. از این دست نقل‌ها و نمونه شعرها در باره شاه شجاع و نیز دیگر شاهزادگان سلسله درانی مانند شاهزاده نادر برادر شاه شجاع و نیز شاهزاده نادر پسر او نیز گفته شده است که همه نشان می‌دهد در نصاب تعلیمی و فرهنگی خانواده سلطنتی، فرهنگ و ادب فارسی جایی داشته است.

تیمور به دلیل تربیت متفاوتش با پدر، مشی و منش متفاوتی نیز یافته بود. آن میل فزاینده برای جهانگشایی<sup>۱</sup> که در پدر بود، جایش را به تمتع از زن و زندگی داده بود و جنگ برای او در حد حفظ موقعیت امپراتوری بود، نه بیش از آن. شاید به همین دلیل بود که پایتخت را از گرمای قندهار به اعتدال کابل انتقال داد. «شعاری که از طرف شعرای دربار او به مناسبت انعقاد مجالس سرور و شادمانی مثل عروسی شاه و شاهزادگان و ختنه‌سوری و امثال آن سروده شده، شاهد این مدعا می‌باشد.»<sup>۲</sup> که درباره تیمور شاه خالی از لوازم بزرگی نبوده است. او حتی در روزگار جوانی نورالعین واقف لاهوری شاعر فارسی‌زبان هند را به قندهار، به دربار پدرش دعوت کرد. «در دربار او یک انجمن ادبی کوچک اما واقعی موجود بود که علاوه بر شاعران و ادیبان محلی، یک تعداد از فضلاء کشورهای مجاور هم در آن جمع شده بودند. اما

۱. میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۱۷۰.

۲. همان، ص ۲۰۰.

متأسفانه این نهضت مانند عمر شاه و محیطی که آن را به وجود آورد، کم‌دوام و مستعجل بود و پیش از آن که از حلقهٔ دربار خارج شده از آمیزش با مردم قوت بگیرد و قدرت ابداع و ابتکار کسب کند، مانند چراغ بی‌روغن خاموش گردید و یگانه اثری که از آن باقی مانده، یک تعداد دواوین شعری است که بیشتر صبغهٔ تقلیدی دارند و منشآت رسمی مملو از صنایع لفظی و فاقد اصالت فکر و معنی.<sup>۱</sup> از شاعران دربار او شخصی به نام میر هوتک را نام برده‌اند که با شاه مشاعرت داشته است. البته گذشته از شاعرانی که در این ایام در دربار کابل می‌زیستند، تعدادی نیز در هرات که آن زمان تحت حکمرانی فرزندش شاهزاده محمود بود، نیز گپ و گفتی داشتند. از جمله گفته شده است که بعد از کریم خان زند شهاب ترشیزی (وفات ۱۲۱۶ ق) مدتی در هرات ساکن بوده و رابطهٔ دوستی محکمی با شاهزاده داشته است که در جای خود قابل توجه است.

به هر حال از شاعرانی که در این عصر نامشان برده شده و عموماً در سه حوزهٔ ادبی بلخ و بدخشان، کابل و هرات متمرکزند، می‌توان این نام‌ها را ذکر کرد: میر غیاث‌الدین، «میر محمدافضل ثابت، قاری نورالدین قندوزی متخلص به «مخفی»، میر محمدسعید متخلص به «سید»، لعل محمد عاجز، میر هوتک خان متخلص به «افغان»، عایشه درانی، حاجی محمدعمرخان، علی‌نقی کابلی، رضا قلی نوایی و عبدالله شهاب ترشیزی.

عایشه درانی (وفات ۱۲۳۵ ق) تنها زن شاعر این دوره است که نامش برده شده و به دلیل آن که با دربار نسبتی داشته است، هم از نعمت سواد برخوردار بوده و هم دیوان شعرش موجود است. شعر عایشه او را زنی منتقد و شجاع نشان می‌دهد. با وجود آن که از طرف تیمور

شاه مورد تحسین و تشویق بوده است، در دیوانش مدحی از او دیده نمی‌شود اما انتقادی که او از اوضاع دوران محمود و شاه شجاع دارد، در میان شعرای آن زمان بی‌سابقه است. هرچند شعر وی از نظر هنری چندان برجسته نیست، برخی ویژگی‌های زبانی آن روزگار و انعکاس تجربیات عینی زندگی او که زنی است گرفتار زمانهٔ پر آشوب و سرشار از تعصب، به کارش ویژگی داده است.

### دورهٔ محمدزایی‌ها یا روزگار فترت فرهنگی

از سال ۱۲۳۳ قمری که در آن وزیر فتح خان به دست شاهزاده کامران کور شد تا ۱۳۱۹ که امیر حبیب‌الله کشوری نسبتاً رام شده را از پدر به ارث برد و در جای خود به آن خواهیم پرداخت، نود سال طول کشید، یعنی قریب به یک قرن. این دوره را تاریخ‌نویسان، دورهٔ «فترت فرهنگی» در افغانستان نام‌گذاری کرده و درست هم گفته‌اند. در این نود سال، کشور ما نود جنگ داخلی و خارجی را تجربه کرد و بسیار فجایع انسانی در آن اتفاق افتاد که بخش بیشتر آن حاصل جنگ برادران بر سر تاج و تخت بود؛ از منازعهٔ فرزندان تیمور شاه که اول بار در تاریخ افغانستان میل کشیدن در چشم برادران و رقیبان را رواج داد تا نبرد قدرت میان برادران وزیر، جنگ با استعمار انگلیس و تصفیه‌های قومی و مذهبی که امیر عبدالرحمان خان بدان شهره است. «در طی این یک قرن امنیت عمومی مفقود و اقتصاد، زراعت، صنعت، تجارت، علم و ادب همه دستخوش حوادث شوم نظامی، نفاق‌های داخلی و جنگ‌های خارجی بوده، شهرها ویرانه، کاریزها خشک، اراضی بایر و لهذا ثروت ملی و آرامش زندگی که مولد ترقیات اجتماعی و افزونی علم و فن است، روزبه‌روز کمتر شده می‌رفت، تا جایی که اغلب مدارس و موقوفات قدیم که منبع انتشار علوم قدیمه و عربیه از قبیل منطق، حکمت، طب و هیئت و ریاضی و غیره بودند تا درجهٔ صفر تنزل نمود و درسگاه‌های

تفسیر و حدیث بسیار محدود و متوقف گردید. مناظرات علمی و تألیفات از بین رفت و وسایل تحصیل علوم ادبیه مفقود گردید. طلبه باذوق افغانستان مجبور بودند که برای تحصیل علوم مذکوره به ممالک توران و هندوستان، عراق و ممالک عربی‌زبان مسافرت نمایند. مدارس انگشت‌شماری که در بعضی شهرهای مملکت باقی مانده بود فقط به تدریس فقه حنفی و صرف و نحو و بعضاً حدیث و گاهی هم حکمت قدیم می‌پرداخت. اطفال افغانستان در مساجد معدودی از فارسی کتاب کریم، حافظ، سعدی، انوار سهیلی و از پشتو کتب رشید بیان، فواید شریعه... را می‌خواندند. اطباء کتب طب را در عربی نزد ملاهای عربی‌دان که ابداً از طبابت چیزی نمی‌دانستند فرا می‌گرفتند<sup>۱</sup> و چنان که قبلاً اشاره کردم، این اتفاقات درست در زمانی می‌افتاد که جهان غرب و نیز همسایگان ما به سرعت در حال ترقی علمی و سروسامان دادن به وضع داخلی و ساختن بنای تازه هویت ملی‌شان بودند. علوم جدید و صنعت می‌رفت تا سرنوشت جهان را دگرگون کند. کشورهای همسایه بیدار شده بودند و با ایجاد مدارس جدید، روزنامه‌ها، ارتش مدرن و بنیادهای صنعتی و تجاری مدرن، سنگ بنای تغییر را می‌گذاشتند، حال آن که در تمام کشور ما «نه یک مکتب جدید، نه یک درسگاه عالی، نه یک کتابخانه عمومی و نه یک مؤسسه علمی موجود می‌شد. تنها امیر شیرعلی خان (۱۲۹۶-۱۲۳۷ق) که در این میانه مکتب عسکری تأسیس کرد و روزنامه‌ای در پایتخت به نام شمس‌النهار منتشر و کتبی هم در عسکری ترجمه و طبع نمود، به‌زودی در اثر تعرض انگلیس از بین رفته و تمام مؤسسات او از قبیل مکتب و مطبعه و روزنامه معدوم گردید و مجدداً محیط اجتماعی کشور را تاریکی طولانی فراگرفت»<sup>۲</sup>

۱. پنج استاد، تاریخ ادبیات افغانستان، ص ۳۳۶.

۲. همان، ص ۳۳۷.

در این میان البته دخالت استعمار انگلیس و تحمیل سه جنگ مهم بر این کشور آسیب دیده، خود مصداق بارز ضرب المثل «سنگ در پای لنگ» بود. از همین زمان است که خصلت روانی بیگانه‌گریزی قبیله، که در قوم پشتون قوی بود، به خصوصیتی ملی بدل شد. یعنی بیگانه‌ستیزی از خصایل ثانویه مردم ما شد و بعد از آن هر جا صاحب قدرتی برای حفظ موقعیتش لازم می‌دانست، از این خاصیت کمال استفاده را می‌کرد. این حالت را نویسندۀ کتاب پادشاهان متأخر افغانستان، میرزا یعقوب‌علی خوافی از زبان حال امیر دوست‌محمد خان بعد از آزادی از زندان امیر بخار و رسیدن به کابل به زیبایی بیان کرده است: «چون سرکار والاتبار امیر کبیر امیر دوست‌محمد خان از شهر سبز مرخص شده روانۀ کابل شدند و نیت تسخیر نمودن افغانستان را به خاطر داشت و مردم افغانستان را از خود می‌پنداشت، آسوده خاطر رهسپار شد. مگر گاه‌گاهی از کمال هوشیاری و فراست به خاطر می‌گذراند که هرگاه مردم کابل با من کمر بستگی نکردند، لازم که نزد انگلیس رفته پناه به دولت بریتانیه در امور دنیوی ببرم و امیدوار تقدیرات خود باشم؛ چنانچه به همین اراده روانه شدند، لیکن کلیه به خاطر می‌گذراندند که هرگاه مردم کابل و افغانستان به حضور سرکار جمع آمدند و با من یآوری کردند و مددگاری نمودند و مرا به پادشاهی قبول ساختند، رجوع به غزای محمدی (ص) می‌دارم و غزا را بنیاد می‌کنم و در مقابل لشکر انگلیس، لشکر کشی می‌دارم و خدا و رسول را از خود و مردم افغانستان خرسند می‌سازم و هرگه قضیه برعکس افتاد، بدون خوف و رجا خود را به دولت انگلیس وامی‌گذارم تا خواست خداوند چه باشد.»<sup>۱</sup>

این گونه است که یکی از مضامین رایج در ادبیات و تاریخ‌نگاری این

۱. میرزا یعقوب‌علی خوافی، پادشاهان متأخر افغانستان، ص ۲۰.